

هنوز از کوه دکن در خاطر من هست
دست مرا با دست ترک زد
پدر پرنده‌های من خنده و لغت: «طاه باس!»

که روزی دستم را در لانه‌ی مرغ‌ها پرده بردم
طوری که اشک‌هایم مثل خون که از گای بیرون می‌آید، از جگر من جاری شد.
و من دوستی و دفاع از آن را از مرغ‌های خاص یاد بگیرم.

حکایت

وطن دوستی

هنوز هم محقق از کوه دکن در خاطر هست
«هنوزم ز خردی به خاطر دَرست
ترک طوری که بهشت آتیب زد
به منقارم آن سان به سختی گزید
پدر، خنده بر گریه‌ام زد که هان!
کنایه از سفره کردن»

آسانه مرغان خاص
که در لانه‌ی ماکیان، بُرده دست
میل چون
که اشکم چو خون از رگ آن دم، جهید
مسن داری یا بسیر
وطن داری آموز از ماکیان

اشک به خون تشبیه شده است.

علی اکبر دهخدا

مفهوم این حکایت با کدام یک از عبارتهای زیر ارتباط بیشتری دارد؟

- با یک گل بهار نمی‌شود. به با مشاهده‌ی تنهایی صلح نمی‌شود به آمدن بهار دل خوش بودی به یادش یک تیرن توان منتظر خفت
- دشمن، نتوان کوچک و بیچاره شمرد به دشمن راه گز صفت فرزند من
- جوینده، یابنده است. به در جست و جوی هر چیزی باشد به آن دست خواهد یافت.
- کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد. به دنیا با تمام روزی آن آینه روگ است که در نظر که به هم نمی‌گردند باز سر راه هم تیرای نی
- سالی که نکوست از بهارش پیداست. به خونش شروع هر طاری نشان رصده‌ی حملونشان با آن است.
- زخم زبان، بدتر از زخم شمشیر است.
- میهن دوستی، نشانه‌ی ایمان است.

ترخس که به دلش شمشیر ایجاد می‌شود سرانجام روزی خوبی می‌شود
و ناراحتی بابت آن ازین می‌رود اما ناراحتی که بابت
نشیدن حرف بر ای دلش است هیچ طاه مزاموش و هوای
نمی‌شود.

